

موضوع انشا:

تابستان خود را چگونه گذراندید؟

هدا حدادی



اگر از نظر خوردنی‌ها خواسته باشید که خیلی خوب بود؛ پُر از آلبالو و زرد آلو و بستنی و این چیزها. از نظر بازی هم عالی بود؛ با همسایه‌های جدیدمان که خیلی باحالند، کلی بازی کردیم. اما از یک نظر اصلاً خوب نبود. اولش مادرمان به زور ما را گذاشت کلاس نقاشی و چون ابرها را سبز کردم و درخت‌ها را آبی، کلی دعوایمان کرد. من به خانم مربی‌مان گفتم و او گفت که هیچ اشکالی ندارد و هر رنگی دلم می‌خواهد روی درخت‌ها و ابرها بگذارم. برای همین، مادرمان عصبانی شد و آمد و با مربی‌مان دعوا کرد و من را گذاشت کلاس زبان.

در کلاس زبان هر روز می‌گفتند این کتاب را بخور؛ آن سی‌دی را بخور؛ آن جزوه را بخور و هیچی هم یاد آدم نمی‌دادند و هی‌هی روی دست مادرمان خرج می‌گذاشتند.

برای همین، مادرمان ما را از کلاس زبان در آورد و گذاشت کلاس جودو. در کلاس جودو خیلی به من خوش می‌گذشت؛ اما خود مربی جودومان یک روز دیگر نیامد و کلاس‌مان تعطیل شد. بعد مادرمان، ما را گذاشت کلاس خوشنویسی. خیلی حوصله‌مان سر می‌رفت؛ اما به زور خوشنویسی با مداد را انجام دادم و به خوشنویسی با قلم و مرکب رسیدم. یک‌روز ظرف مرکب روی فرش برگشت و مادرمان خیلی گریه کرد و برای





تنبيه ديگر نگذاشت برويم کلاسِ خط. بعدش مادرِ بچه‌هاى همسايه آمد و درباره‌ى کلاسِ علوم تابستانی به مادرمان گفت و ما بيچاره شدیم. هر سه تايمان با هم مجبور شدیم برويم کلاسِ علوم تابستانی و مثل مدرسه‌ها درس بخوانيم و تمرين حل کنيم. خلاصه، آن هم دوره‌اش تمام شد و مادرمان ما را فرستاد کلاسِ موسيقى، خيلى سخت بود؛ اما هنوز يکى دو جلسه نگذشته بود که خدا را شکر، مدرسه‌ها شروع شدند و کلاسِ موسيقى هم نصفه ماند.

نتيجه:

«تابستان‌ها خيلى خوبند؛ اما اگر کلاس‌ها نباشند بهترند.

«من در اين تابستان متوجه شدم که در نقاشى و موسيقى و زبان و اين چيزها هيچ استعدادى ندارم؛ اما در چيزهايى مثل جودو و کُلا کارهاى لگدار خيلى استعداد دارم.

«اگر آن همه پول را که بزرگترها مى‌دهند به کلاس‌ها، به خودمان مى‌دادند ما هم الآن از آن اسکوترهايى که همسايه‌ها دارند داشتيم. اين بود انشاى من.

